

اعدام‌های سال ۶۷ و تاثیر آن بر رابطه حکومت و جامعه

گفتگوی یورو نیوز با مهرداد درویش پور و رضوان مقدم

انتشار فایل صوتی مربوط به جلسه آیت الله منتظری با هیات قضایی تصمیم گیرنده اعدام‌های جمعی سال ۶۷، بازتابی گسترده در افکار عمومی و به‌ویژه در فضای مجازی داشت.

این فایل صوتی که همزمان با بیست و هشتمین سالگرد اعدام‌ها انتشار یافت، این پرسش را بار دیگر مطرح کرد که تاثیر این رویداد بر رابطه حکومت و جامعه چه بوده و از منظر جامعه‌شناسی برای التیام چنین زخم‌های اجتماعی، از تجربه مشابه در دیگر کشورها چه می‌توان آموخت؟

در برنامه این هفته «همراه با یورونیوز»، پنجشنبه ۲۱ مرداد ۱۳۹۵ دیدگاه‌های مخاطبان عزیز یورونیوز را با کارشناسان مهمان برنامه، دکتر مهرداد درویش پور جامعه‌شناس و خانم رضوان مقدم پژوهشگر و فعال حقوق زنان در میان گذاشتیم.

[این برنامه را مشاهده کنید](#)

کودتای بیست و هشت مرداد در درگذر

فرهنگ قاسمی



سال‌هاست که می‌خواهم این خاطرات تلخ مرداد را برای ثبت در تاریخ بنویسم اما هر بار دستم به قلم نمی‌رفت. آنچه در این نوشته عرضه میشود بخشی از به یادمانده های شخصی و

بخشی از خاطرات و گفته های افراد خانواده ماست که در راه آزادی و دموکراسی و استقلال ایران همچون زنان و مردان بیشمار دیگر مبارزه کرده اند.

آنچه را که می خوانید با اینکه در مقایسه با اقدامات شرافتمدانه بسیاری از هم میهنانم ناچیز و بی قدر است. اما گوشه ای از تاریخ اجتماعی و سیاسی ماست که میتواند در آینده برگی از فرهنگ سیاسی ایران باشد. فرهنگی که هنوز نیاز بسیاری به واقعیت ها و انکشاف حقیقت ها دارد تا شاید از این دور باطل استبداد بیرون آید.

همینطور، در این نوشته از نام بردن برخی افراد عمداً خودداری شده تا حساسیت خانواده ها و افرادی که در آن زمان یا نبوده اند یا نقشی در ماجرا ها نداشته اند خدشه دار نشود. □

ماه مرداد در تاریخ معاصر ایران بستر حوادث مهمی است. روز ۱۴ مرداد در تاریخ ایران زمین بعنوان روز پایان بخشیدن به حاکمیت استبدادی بدون قانون اساسی ثبت شده است. (از این نظر میگویم استبداد بدون قانون اساسی زیرا دیدیم که با وجود قانون اساسی، استبداد از بین نرفت و استبداد قانون شکنی کرد و میکند.) اما بهر حال تصویب و تائید این قانون اساسی گامی بزرگ با دست آوردهائی با ارزش، بود. از آنجمله میتوان گفت که برای نخستین بار در تاریخ ایران الزام سر نهادن به قانونی تدوین شده توسط نمایندگان مردم فراهم شد.

از ۱۴ مرداد که بگذریم مرداد ماه در حافظه تاریخی آزادیخواهان و مدافعان دموکراسی و استقلال و برابری ملت ایران خاطرات ناخوشایندی از خود به جای گذارده است. خاطراتی سرشار از خشونت و کشتار و ناحقی و تظلم و برادر کشی.

در سال ۱۳۳۲ کودتای نظامی امریکا و سرنگونی حکومت ملی با همکاری آخوند های خودفروخته و ایادی انگلیسی و امریکائی و دشمنان آزادی که نه تنها حکومت مصدق را سرنگون کرد بلکه شاخه های نوبنیاد آزادی و عدالت را از درخت نحیف و زخم خورده مشروطیت برید و برای ده ها سال جامعه ما را از آزادی و دموکراسی محروم ساخت.

در این روز پدرم مانند همه مصدقی های استوار و مصمم در تهران و در حزب ایران با داشتن مسولیت مدیریت روزنامه جبهه آزادی و وکیل برگزیده مردم درگز در صفوف نخست مبارزه علیه دربار پهلوی، آخوندهای ارتجاعی، اشراف و خوانین وابسته به الیگارشی و حزب توده ی مدافع امیال شوروی بود. در آن روزهای گرم من و مادر و برادر کوچکم فرجاد مثل همیشه تابستان را به زادگاهمان شهرستان درگز

رفته بودیم. حزب میهن که بعدها نامش تغییر پیدا کرد و شد حزب ایران، در درگزر قویترین حزب بود. در انتخابات مجلس از حزب توده و درباری ها و خوانین بُرده و پدرم انتخاب شده بود.

پدرم تخم استقلال از بیگانگان و آزادی خواهی و دکترین حزب ایران را که سوسیال دموکراسی بود در میان روشنفکران، رفقا و همکلاس هایش مانند؛ خرمشاهی ها، مدنی ها، تقی پور ها، فغانی ها، کامرانی ها، ریاضی ها، خواجه زاده ها، سلیمانی ها، بهبودی ها، ثنائی ها، روحانی ها، باقرزاده ها، سجادی ها، سلامت ها، داغداری ها، قرقلوها، محمدیان ها، شریفی ها، رحیمی ها، ... پراکنده بود که ثمره آن به اندازه ای مثبت بود که کشاورزان و بزرگان و کسبه و سایر روشنفکران این شهر مرزی (با اتحاد جماهیر شوروی) با حزب ایران هم پیمان و همراه شدند. حتی سران محلی حزب توده مانند مشدی اکبر پاپا برای پدرم ارزش و احترام زیادی قائل بود.

در تهران نیز پدرم بسیار کوشا و شبانه روز در مبارزات قدمی و قلمی آماده بود. اصولا باور هایش در خدمت به مردم بیش از هرچیز حتی رفاهیت خانواده اش اهمیت داشت. به همین جهت در درگزر و مشهد و تهران مورد احترام، اعتماد و حمایت رفقاییش بود.

روز ۲۸ مرداد علیرغم تبلیغات و اخبار پخش شده از رادیو ها و اعلام سقوط دولت مصدق در تهران و قرائت مدام فرمان شاه به سپهبد زاهدی، درگزر تسلیم کودتاچیان نشد.


۲۹ مرداد خوانین ارتجاعی، نیروهای کودتاچی را تقویت کردند و بر خیل اوباش افزودند. به خانه و محل کار بیشتر افراد نامبرده در بالا حمله شد و برخی از آنها به غارت رفت.

خانه پدر بزرگم حاج آقابالا قاسمی به سادگی قابل تصرف نبود. شب قبل پدر بزرگم زنان و کودکان را به کهنه قلعه منزل باقر کدخدا که حزب ایرانی بود فرستاده بود.

✘ حاج آقابالا قاسمی

عمو ها و پسر عموها به همراه عده ای از رهبران حزب مسلح به سلاح گرم روی بام خانه در کمین نشسته بودند تا هر گونه تجاوزگر کودتاچیان را به عقب برانند. غارت خانه قاسمی ها پیروزی کودتا در درگزر محسوب میشد. خانه ما در خیابان نادری بود که با مقر شهربانی فاصله چندانی نداشت. روز ۲۹ مرداد تا نزدیکی های ظهر باز در شهر درگیری هائی به وقوع پیوسته باز به برخی از خانه حمله شده بود. اما کسی جرات نزدیک شدن به خانه حاج آقابالا را نداشت و یا نمیخواست داشته باشد.

کودتاجیان توسط حکومت نظامی مرتب تقویت میشدند تبلیغات رادیویی آنان را به حمله و کشتار مصدقی ها تهییج می کرد. بارها توسط خوانین ارتجاعی گفته شده بود که قاسمی ها را باید کشت. هرساعت که میگذشت امکان حمله به خانه ما بیشتر میشد. هر حمله میتوانست تلفات جانی غیر قابل جبرانی داشته باشد. به ناچار و از روی تدبیر، افراد حاضر در خانه تصمیم گرفتند برای جلوگیری از خونریزی به شهربانی رفته خود را تسلیم مقامات حکومت نظامی کنند. اسلحه ها را در خانه پنهان کردند و افراد در صف منسجمی به هم پیوستند و دست در دست از خانه خارج شدند، رویهمرفته ۲۰ نفری میشدند، هر کدام "شفتی" یا چماقی برای دفاع و حمله در دست داشتند. ایوب عمو که جوانمردی شجاع و رشید با قامتی بلند، سی ساله و ازدواج کرده و دارای سه فرزند بود، در جلو صف قرار داشت، دیگران در پشت سر او نفر آخر مرتضی بود که او نیز برای خودش مردی بود با شهامت و شجاعت بسیار، معتقد و پایمرد به مرام خود (او در تیر ماه سال شصت بعد از انقلاب ۵۷ به همراه عده ای دیگر از اعضای حزب ایران درگز مانند باقر باقرزاده، حیدر سلامت، سجادی و... هرکدام با داشتن فرزندان کوچک و بزرگ در زندان مشهد بدست مزدوران خمینی جلاد تیرباران شدند. خود قصه پر دردی است یادشان جاوید باد. استقامتشان در برابر ارتجاع که نمونه بود درس نسل های آزادیخواه و ضد ارتجاع باشد) باز گردیم به درگذر؛ صف جلو میرفت تا خود را به شهربانی برساند، تا نزدیکیهای شهربانی چند درگیری با ایادی خوانین و کودتاجیان انجام شد، ولی همه خنثی شدند و کسی به صف راه نیافت و صف درهم نشکست. نزدیک به شهربانی شدند. رئیس آن که آدم کم لیاقتی بود گروهان تیر خود را در مقابل در ورودی شهربانی آماده باش داده بود و از ترس اینکه شهربانی مورد حمله قرار بگیرد فرمان تیر داد. گفته میشود همه پاسبانان تیراندازی نکردند و برخی تیر هوائی بدر کردند، فقط يك پاسبان که بعد معلوم شد مامور کشتن مرتضی عمو بود او را نشانه کرد. اما گلوله قبل از اینکه به مرتضی برسد به قلب عمو ایوب اصابت کرد و او راجا به جا در مقابل شهربانی غرق در خون کرد و از پای در آورد. عده ای از مخالفان ریختند و به اتفاق برخی از مأموران شهربانی، شهروندانی که به شهربانی پناه آورده بودند و میخواستند خود را تسلیم مقامات انتظامی کنند تا اگر جرمی کرده اند در دادگاه محاکمه شوند را به شدت و در حد مرگ مجروح و مضروب کردند.

تنها عکس ایوب قاسمی 

عمو ایوب شهید راه آزادی، دموکراسی و استقلال ایران شد. عمو مرتضی بشتت مضروب شد که که معالجه او سالها طول کشید و بالاخره برای معالجه نهائی به تهران انتقال یافت، عمو مصطفی از ناحیه کمر ضربه دید که تا آخر عمر گرفتار آن بود. اسماعیل محمدیان ضربه مغزی خورد پسر عمو هایم ایرج و هوشنگ و دیگر همراهان و رفقای حزب ایران از نقاط مختلف زخمی شدند. پدر بزرگم حاج آقابالا چون از خانه خارج نشده بود زخمی نشد. اما به اتفاق بقیه بعد از ۲۹ مرداد دستگیر و همگی به حبس محکوم شدند.

من در آن موقع شش سال داشتم. به اتفاق مادرم و برادرم فرجاد که يك ساله بود در خانه پدر بزرگ مادریم میرزا عبدالله سلیمانی که از خانواده های مهم و قدیمی درگزر بشمار میرفت و فردی تحصیل کرده بود و تحصیلات عالی خود را در مسکو به اتمام رسانیده بود و از معتمدین شهر بشمار میرفت بودیم.

شهرناز، فرهنگ و ابوالفضل قاسمی

یادم میآید هوا گرم بود. من و دختر خاله ام گیتی که از من چهار سالی بزرگتر بود جلوی درب حیاط که به کوچه باز میشد بازی میکردیم. یکی از زارعین به نام برات قلی از باغ خیار و هندوانه و خربزه و... روی خر آورده بود و وارد حیات میشد. گفت شهر شلوغ است و به سرعت ما را وارد خانه کرد و در بزرگ حیات را چند نفری آمدند و بستند و از داخل میله بزرگ فلزی که آنرا محکم میکرد پشت درب اندختند. سپس ما را از حیات به داخل منزل بردند یادم نیست برات علی چه شد؟ رفت یا ماند. نیم ساعتی بعد از داخل کوچه صداهائی می آمد همه در هول و هراس بودیم. عنقریب باید به ما نیز حمله میشد. زیرا میرزا عبدالله اگرچه عضو حزب ایران نبود، اما یکی از بزرگترین مشوق های دامادش ابوالفضل قاسمی بود و بیش از هرکس جوانان حزب را برای مبارزه با بیگانگان تشویق و برای آزادی ترغیب میکرد. نه او و نه حاج آقابالا از هیچ کمک مالی برای حزب دریغ نمیکردند. ساعتی نگذشت ازکوچه صدای زنده باد شاه مرگ بر مصدق بلند شد که همواره بلند تر میشد. در ها همه بسته و دیوار ها بلند بودند. شاید نزدیک به سه متر. بالا آمدن از دیوار کار راحتی نبود. تنها مرد، در خانه، فقط پدر بزرگم بود. بقیه زن و کودک بودیم؛ مادرم و خاله نسترن و مادر بزرگم که اصلیت روسی داشت و با پدر بزرگم از روسیه به درگزر آمده بود که خود شیر زنی بود، من و گیتی و فرجاد و سونا خاله که آشپز خانه بود و زهرا و دو سه نفر دیگر از کارگران.

پدر بزرگم همه ما را به اتاق‌ها برد و درها را بست و خودش با طپانچه‌ای که در کمر داشت روی محوطه ایوان قدم میزد. انگار منتظر بود که کسی وارد شود و او مصمم به تیراندازی بود. میگویند نخستین کسی که از دیوار نمایان شد کسی بود که از نوجوانانی در خانه ما کار کرده بود و بعد یکی از مباحثان پدر بزرگم شده بود. پدر بزرگم بعداً گفته بود اگر کسی غیر از او بود با تیر میزدم. بهر حال چند نفر دیگر نیز از دیوار وارد حیاط شدند و در بزرگ را باز کردند. در کنار حیاط، حیاط دیگری وجود داشت که در آن زارعین با خانواده‌هایشان زندگی میکردند. این دو حیاط باهم در ارتباط بودند. اما ما در اتاقی بودیم که پنجره‌ای به حیاط دوم داشت چون حیاط اول اشغال شده بود ما را از پنجره به حیاط دوم فراری دادند، ارتفاع بیش از دو متر بود و باید میپریدیم. من به کمک خاله نسترن و مادر بزرگم پنجره را رد کردیم، اما گیتی که بزرگتر بود با کوشش به تنهایی از دیوار پنجره پائین میامد از پنجره افتاد و پایش شکست. فقط یادم هست که در گوشه يك انبار پشکل که در گوشه‌ای از حیاط قرار داشت نشسته بودم و يك پالان خر در جلویم طوری قرار داده بودند که وقتی کسی وارد انبار میشود دیده نشوم. شاهد بودم که دو تا از زنان زارعین در انبار ترسان و هیجان زده جلو عقب میرفتند. مادرم در حالیکه فرجاد را در بغل داشت هر از گاهی وارد میشد و چیزی میگفت و میرفت. صدای همهمه و شعار مرگ بر قاسمی، مرگ بر مصدق، زنده باد شاه ... در حیاط میامد. ناگهان صدای خاله نسترن که از مادرم کوچکتر بود را میشنیدم که چند دقیقه‌ای بر بقیه صداها فائق آمد و پس از آن صدای مردانه‌ای که صدای او را دنبال کرد. بعدها شنیدم حوادث از این قرار بوده است که وقتی ما زنان و بچه‌ها به این حیاط آمدیم شورشیان کودتاجی که عده‌ای از آنان از اوباشان و چاقوکشان درگز و اجیر شده خان بزرگ درگز بودند و عده‌ای از مشهد و دهات دیگر آمده بودند سوار براسب، پدر بزرگم میرزا عبدالله سلیمانی را دستگیر میکنند و او را به سوی شهربانی میبرند. عده‌ای دیگر که پی برده بودند که ما به حیاط مجاور پناه برده ایم به راحتی وارد حیاط میشوند و شعارهایی را که در بالا آوردم میدهند. اهل حیاط یعنی مادر بزرگم و مادرم و خاله نسترن و گیتی و زهرا و سونا خاله و چند کودک نو جوان و عده‌ای از همسایگان نزدیک در مقابل مهاجمان استقامت میکنند در میان حمله‌کنندگان چند نفری فریاد میزدند مرگ بر قاسمی. اگر او نیست پسرش را باید دار بزنیم. گویا طناب داری را هم از تیر چراغ برق که در کوچه و مقابل درب خانه قرار داشت

آویزان کرد بودند و در اتاق هایی که دورتادور حیاط وجود داشت دنبال من میگشتند. برای همین به ابتکار زهرا که مانند خاله ما بود و چندین جدشان در خانواده ما گذشته بود مرا به انبار پشگل گوسفندان می برد. بعد از جستجوی اتاقهای دیگر بالاخره به جلو در محلی می آیند که من بودم چون مقاومت همه اهل خانه را میبینند یقین میکنند که باید در آنجا باشم. در این موقع است که خاله نسترن جلو آنها میایستد و به زبان درگزی فریاد میزند: شما مرد نیستید که به زنان و کودکان حمله میکنید. شما ناموس و حیثیت ندارید. اگر مردید بروید با مردان جنگ کنید. ما و این بچه به شما کاری نکرده ایم شما ... عده ای آرام میگیرند و عده ای ادامه میدهند. در آنسوی کوچه و در همسایگی ما خانواده ظفریان زندگی میکردند بهادر پاسبان پدر خانواده و مرد مصمم و سربزیر و قوی هیکلی بود تعداد زیادی پسر و دختر داشت که فرزندان او از طرفداران پدر و خود او به خانواده سلیمانی علاقه داشت، او در این گیر دار و نا امنی وقتی میبیند اوضاع دارد خطرناک میشود در خلال صحبت های خاله نسترن با تفنگ برنو خود از خانه خارج میشود و گلنگدن را میکشد و رو به مهاجمین میکند و فریاد زنان میگوید بس کنید دست از سر کودکان و زنان بردارید به ناموس زنم اگر کسی قدمی جلوتر بگذارد میزنم. از آنجا که در صراحت او کمتر کسی شک میکرد کسی جلو نیامد. در همین هنگام زنده یاد امامقلی خان قرقلو که شخصیت برجسته ی درگز بود و از طرفداران پدر و پدر بزرگ میرزا عبدالله سلیمانی بود با سوارانش میرسند. آنها در چارسوی شهر میبینند که عده ای میرزا عبدالله را به سوی شهربانی میبرند بیدرنگ او را با حمله و تهدید از دست شورشیان خان بزرگ خلاص کرده با خود به سوی منزل میرسانند. در همین هنگام با کودتاچیان که جلوی خانه بودند درگیر میشوند و عده ای از آنها را متقاعد از ادامه حرکت ناشایست خود کرده و عده ای دیگر را تار و مار میکند. یادم می آید که آرامش دوباره در خانه برقرار شد. پدر بزرگم چند زخمی از ناحیه پا برداشته بود؛ تمام در ها و پنجره ها را بسته بودیم. عده ای به پای شکسته گیتی میرسیدند. مادرم اتاقی که به ما اختصاص داشت را با بستن پنجره از داخل و رو دری از خارج تاریک کرده بود و داشت می کوشید من و فرجاد را آرام کند که ناگهان صدائی شنیدم که همیشه در گوشم مانده است. صدائی آغشته از شیون و گریه که فریاد میزد عمو ایوب را مقابل شهربانی کشتند. صدای هوشنگ پسر عمویم بود. مادرم از داخل پرده را کنار زد و پنجره را که رو به کوچه بود باز کرد و به هوشنگ دلداری داد و چیزی هائی گفت اما هوشنگ گریه و شیون کنان مانند شوک شده ها رفت. ایوب مهره استوار و امید نهضت ملی در درگز

و به ویژه در خانواده بود در غیاب پدرم همه مسئولیت ها را بدوش میکشید رفتنش همه را دیوانه کرده بود.

حوادث ۲۹ مرداد ۱۳۳۲ چون کابوسی جانفرسا در من باقی مانده است. بسیاری از شب ها به شکل های مختلف به سراغم می آیند. در همین روز سرهنگ سخائی عضو حزب ایران و رئیس شهربانی کرمان توسط کودتاجیان دستگیر شد و به شیوه وحشیانه ای بقتل رسید. جسد او را به جیب شهربانی بستند و در خیابان های کرمان بر خاک و خون کشیدند.

این دو تن ایوب قاسمی و سرگرد سخائی دو قربانی و دو شهید راه آزادی، دموکراسی و استقلال ایران از اعضای حزب ایران در ۲۸ مرداد سال ۱۳۳۲، سال کودتای نظامی دربار، اسلام ارتجاعی و خائنان وابسته به استعمار بیگانه به فرمان و بسرکردگی امریکا، بودند.

پدرم در ۲۸ مرداد در تهران ماند و مانند بقیه رفقاییش بطور مخفی زندگی میکرد. سالها تحت تعقیب بود و بدون کار رسمی و غالباً با مقاله نویسی و ترجمه و نوشتن کتاب و کار در چاپخانه ها و با نام های مستعار کار میکرد. چون ساواک و شهربانی همیشه دنبالش می گشتند، کار هایش همه موقتی بودند و چند ماهی بیشتر طول نمیکشیدند. حق رفتن به مشهد و درگز را نداشت زیرا از این دو شهر تبعید شده بود. به خاک سپاری برادر کوچکش ایوب که از هر نظر کمک و پناه او بود نیز نرفت. سرش گرم مبارزه و نوشتن و تحقیقات در باره الیگارشی یا خانواده های حکومتگر ایران بود که حاصل آن چندین مجلد شد.

ادامه دارد

بامحکوم کردن اعدام هموطنان کردمان، صدای اعتراض آنان را به گوش جهانیان برسانیم!

شورای هماهنگی جنبش جمهوری خواهان دموکرات و لائیک ایران

قاضی مقیسه گفت: "شما سه جرم دارید. اول اینکه کرد هستید، دوم اینکه سنی هستید، سوم اینکه بر علیه نظام کار کردید. این سه جرم

هر کدامش یک اعدام دارد. ...

“من عضو هیچ گروهی نبودم و اسلحه به دست نگرفتم. خواسته ام این است که طبق قوانین خودشان من را در یک دادگاه عادلانه محکوم کنند. مردم بدانند که اگر اعدام شدم مثل برادرم بی گناه اعدام شدم. صدای ما به گوش کسی نمی رسد. ما را به گوشه ای می برند و راحت اعدام می کنند.”

(مصاحبه ویدیویی شهرام احمدی یکی از زندانیان اعدام شده از بند ۴ سالن ۱۰ زندان رجائی شهر)

بامداد روز سه شنبه ۱۲ مرداد ماه ۱۳۹۵ برابر با ۲ اوت ۲۰۱۶ افکار عمومی جهان بار دیگر شاهد جنایت دیگری توسط رژیم جمهوری اسلامی علیه بشریت شد. در این روز ده ها تن از هموطنان اهل سنت و کرد در ایران به دست جلادان رژیم در زندان های مختلف به دار آویخته شدند. بنا به گزارش “سازمان دیده بان حقوق بشر” حکومت ایران “با اعدام ۲۳۰ تن از اول ژانویه تا کنون بار دیگر در منطقه از پیشتازان اعدام است.”

بر اساس بیانیه صادر شده از سوی “فدراسیون بین المللی حقوق بشر” زندانیان اعدام شده در روز سه شنبه از زمره ۳۶ زندانیانی بودند که در سال ۸۸ و ۸۹ توسط نیروهای امنیتی و پاسداران دستگیر و زندانی شدند. آنها در پی شکنجه های سخت و جانفرسا مجبور به اعترافاتی شده اند که صحت آنها زیر سؤال است و با پرونده های ساختگی تحت اتهامات مبهم و موهوم بدون انتخاب و دسترسی به وکلای مدافع و بهره مندی از دادرسی عادلانه بر طبق موازین و تضمین های اولیه حقوقی و رعایت معیارهای بین المللی محکوم به اعدام شدند.

بر اساس گزارش “کانون مدافعان حقوق بشر در کردستان” هم اکنون ۱۸ فعال سیاسی دیگر به اتهام عضویت در احزاب سیاسی کرد در بیدادگاه های رژیم به اعدام محکوم شده اند که حکم بیشتر آنها در دیوان عالی کشور تایید شده است. “فدراسیون بین المللی حقوق بشر” در بیانیه خود همینطور نسبت به اعدام های دسته جمعی که در پیش است، هشدار می دهد.

جمهوری اسلامی از آغاز برسرکار آمدن تا کنون هرگاه با بحران های حاد روبرو شده همواره با توسل به ارباب، سرکوب و کشتار اقدام به

پاکسازی جامعه از مخالفین، منتقدین و معترضین کرده است.

رژیم طی بیش از سه دهه هرگاه که با موج اعتراض توده های مردم علیه نابسامانی های حاکم که ناشی از واکنش به سیاست های ستمگرانه و غیر عادلانه است روبرو می شود، با توسل به اعمال سرکوبگرانه و خشونت آمیز، یورش به صفوف مخالفان و ایجاد هر چه بیشتر فضای خفقان به قصد جلوگیری از خیزش انقلابی مردم عمل می کند. کشتار اخیر نه برای اولین بار انجام می گیرد و نه متاسفانه شاید آخرین بار باشد.

اعدام های روزهای اخیر، یاد آور کشتار سراسری در فردای انقلاب، فاجعه قتل عام فعالین و زندانیان سیاسی سال های شصت، سرکوب و اعدام کنشگران و نیروهای سیاسی پس از شکست جنبش اعتراضی موسوم به "جنبش سبز" است که به روشنی ماهیت مذهبی - فاشیستی رژیم جمهوری اسلامی را به نمایش می گذارد.

اعدام دسته جمعی هموطنان سنی و کرد ما در شرایطی انجام گرفت که نرخ بیکاری و فقر شدیداً سیر صعودی داشته و اعتراض ها در میان توده های مردم و بویژه در میان زحمتکشان گسترش یافته است. افزون بر بحران های شدید اقتصادی و سیاسی، توان جمهوری اسلامی نیز در اثر مداخلات آشکار و پنهان رقبای هم کیش و ارتجاعی خود مانند عربستان و امارات عربی و اسرائیل، برای کسب جایگاه استراتژیک برتر در منطقه با چالش جدی روبرو شده است.

با این حال در سال های اخیر جنبش مدنی و دموکراسی خواهی در کردستان به رغم سرکوب های خونین رشد قابل توجهی داشته و در سازماندهی نارضائی های توده ها نسبت به رژیم و دستگاه های سرکوبگر آن، از توانائی و دست آوردهای چشمگیری برخوردار بوده است.

در چنین اوضاعی رژیم بیش از هر زمان موجودیت خود را با خطرات جدی روبرو می بیند و سرکوب وحشیانه مردم کردستان به ویژه اهل سنت را به مثابه ابزاری مناسب برای ادامه حکومت نامشروع خود بکار می گیرد.

جنبش جمهوری خواهان دموکرات و لائیک ایران اعدام هموطنان سنی و کرد را با تاثیر و انزجار محکوم می کند و خود را با بستگان و خانواده های جانباختگان هم غم و هم درد می داند.

جنبش جمهوری خواهان دموکرات و لائیک ایران از کلیه انسان های دمکرات، دگر باوران و دگراندیشان، آزادی خواهان و عدالت طلبان و اقوام و ملیت های ایران دعوت می کند تا همدوش با هم برای برچیدن سلطه خونبار جمهوری اسلامی و استقرار جمهوری، دموکراسی و جدائی دولت از دین همراه شوند.

ما خواستار لغو فوری احکام اعدام صادره در بیدادگاه های رژیم، حذف مجازات اعدام و آزادی بی قید و شرط تمامی زندانیان سیاسی و عقیدتی در ایران هستیم.

بر چیده باد حکومت های مذهبی و استبدادی!
برقرار باد دموکراسی، صلح و دوستی بین ملت های منطقه خاورمیانه!

شورای هماهنگی جنبش جمهوری خواهان دموکرات و لائیک ایران

۲۶ مرداد ۱۳۹۵

پاکنویس ایده ها در کشاکش میان زندگی هنری و شهروندی

به مناسبت سالگرد درگذشت توماس مان

اسکندر آبادی

۱۲ اوت ۱۹۵۵: ۶۱ سال پیش در چنین روزی توماس مان، نویسنده نامدار در زوریخ درگذشت. او تا پایان عمر ۲۱ دکترای افتخاری و یک درجه پروفسوری را نصیب خود ساخت.

توماس مان Thomas Mann در شهر لوبک در شمال آلمان زاده شد. کودکی او با توسعه طلبی اقتصادی آلمان از سوی و ایستایی در نهادهای آموزشی و فرهنگی این کشور از سوی دیگر، همزمان بود.

او با هردوی این ویژگیها بیگانه و ناسازگار بود. نویسنده ای که آثارش متن درسی دبیرستانها و دانشگاههای آلمان است و تا پایان

عمر ۲۱ دکترای افتخاری و یک درجه پروفسوری را نصیب خود ساخت، از مدرسه بیزار بود و دیپلم نگرفته آموزش دبیرستانی را رها کرد. اندیشه و احساس هنرمندان‌اش هیچگونه خشکی و فشار و زوری را تاب نمی‌آورد. پس به هر ترفندی بود، از خدمت نظام هم کناره گرفت.

در ۱۶ سالگی پدرش را از دست داد. پدر که می‌دانست بازماندگانش میل و همتی برای حفظ شرکت بازرگانی غلاتش ندارند، وصیت کرده بود که شرکتش فروخته و درآمد حاصلش میان بازماندگانش تقسیم شود.

مادرش به موسیقی و ادبیات آشنا و در خانواده‌ای فرهیخته رشد یافته بود. طبیعی است که توماس مان جز دوره کارآموزی کوتاهی در یک شرکت بیمه آتشسوزی و گزارشگری برای مجله طنز "سیمپلیسیسموس"، باقی عمر را به عنوان نویسنده حرفه‌ای آزاد کار و زندگی کند.

زندگی ۸۰ ساله توماس مان به دو دوران بلند تقسیم می‌شود: در نیمه نخست زندگی او که پیش از جنگ جهانی اول گذشت، نویسنده، سیاست را به سیاست‌پیشگان و قدرت را به قدرتمندان وامی‌گذاشت و به درونگرایی بی‌مرز و اندازه بسنده می‌کرد. در نیمه دوم عمر او اما رویدادها و پدیده‌های سیاسی روز، بر دیدگاه و آثار هنری‌اش تأثیر مستقیم داشتند.

در سال ۱۹۲۹ به خاطر رمان "بودنبروک‌ها" Buddenbrooks که زوال یک خانواده بازرگان را ترسیم کرد، جایزه ادبی نوبل گرفت. چهار سال پس از آن که نازی‌ها به سر کار آمدند، از آلمان نخست به سوئیس و سپس به ایالات متحده گریخت و تابعیت آن دو کشور را پذیرفت. نازی‌ها تنها آثار او را ممنوع نکردند بلکه در کتابسوزان بزرگی که به راه انداختند، نوشته‌های او را نیز به آتش افکندند.

درونمایه‌ی بیشتر داستان‌های توماس مان، کشاکش میان عقل و عشق، زندگی شهروندی و نمود هنری و به طور کلی‌تر زندگی و مرگ است.

توماس مان در نیمه دوم زندگی‌اش از جمله رمان چهارجلدی "یوسف و برادران" و سپس "دکتر فاوستوس" را نوشت که هرکدام به نوبه و شیوه خود اعتراض و انتقادی به آلمان نازی بودند. این نویسنده پس از ۱۵ سال تبعید به آلمان بازگشت اما پایان عمر را در زوریخ گذراند و در اوج افتخار در ۸۰ سالگی در سوئیس درگذشت.

شیرِ بختیاری

مجید نفیسی



در پله نوردیهای با مدادیم
هر بار که به بالای پله ها می رسم
نفسی عمیق می کشم
و چون هژبر به بازدم
فریادی بر می آورم.

هژبر، شیر بختیاری بود
رزمنده ی میدانهای والیبال.
خیز می گرفت و بلند می جهید
و همزمان با کوبیدن توپ
چون شیری شرزه می غرید
و در دلِ حریفان هراس می افکند.

می گفتند در پاشنه ی کفشهایش
فنری جادویی کار گذاشته
و می خواستند که از "خُرُنش" اش بکاهد.
اما او خود را شیرِ شاهنامه می خواند
و همچنان با هر آبخار
خروشی از ته دل در می داد.

در پسِ هر فریادم
پله نوردان سر بر می گردانند
و با شگفتی به من می نگرند.
آنها آبخارهای هژبر را ندیده اند
و نمی دانند که من در جنگهای دبستانی
به شیوه ی او بالا می پریدم
و با کوبش و غرشی همزمان
حریفان را درهم می کوبیدم.

هژبر هنوز استوار ایستاده

با دو چشم بزرگِ نافذ
چون شیرهای سنگیِ بختیاری
نگهبانِ گورِ رزمندگانِ گمنام
از دشتِ لالی تا بلندیهای بازُفت
و حتی گاهی طنین غرشها یش
از پله های سانتامونیکا شنیده می شود.

۲۳ ژوئیه ۲۰۱۶

علامه قزوینی روزنامه نگار، انقلاب مشروطیت، ادوارد براون و قرارداد ۱۹۰۷

روزنامه گردی ۲

ناصر پاکدامن

در زمان در رسیدن انقلاب مشروطیت، محمد قزوینی در ایران نیست و در فرانسه است. تا کنون از علائق و دل بستگیهای او به جنبش مشروطه خواهی، از جمله می دانستیم که پس از بمباران مجلس و در دوران استبداد صغیر، او هم در فعالیتهای مشروطه خواهان در اروپا شرکت فعال داشته است، چرا که کار طبع آن یکی دو شماره صوراسرافیل که با نشانی «ایوردن»، سوئیس، انتشار یافته است، در پاریس انجام می گرفته است

و همچنانکه از نامه های قزوینی به دهخدا بر می آید، مسئولیت این امر با قزوینی بوده است و شش نامه ای که از پاریس، در فاصله ۱۵ محرم ۱۳۲۷ / ۶ فوریه ۱۹۰۹ تا ۱۱ ربیع الثانی ۱۳۲۷ / ۱۱ مه ۱۹۰۹، درباره چاپ روزنامه و مراجعاتش به چاپخانه و دیرکردها و گرفتاریها و دشواریهای کار به دهخدا نوشته است، شاهد صادقی بر اعتقادات و فعالیتهای آزادیخواهانه اوست (نگ: اسنادی از

فعالیت‌های آزادیخواهان ایران در اروپا و استانبول، مبارزه با محمدعلی شاه در سال‌های ۱۳۲۸-۱۳۲۶ هجری قمری، اسناد ابوالحسن خان معاضدالسلطنه پیرنیا، با مقدمه حسین پیرنیا، به کوشش ایرج افشار، تهران، توس، ۱۳۵۹، ص. ۱۵۵-۱۴۳).

اما همدلیها و همراهیهای قزوینی با جنبش انقلابی مشروطه‌خواهی پیش از این زمان آغاز شده است و نشانه‌هایی از این فعالیتها را در مجلس می‌یابیم. در تابستان ۱۳۲۶ قمری / ۱۹۰۷ میلادی، هنوز مشروطیت نخستین سالروز برقراری خود را جشن نگرفته است، که از دو سو و در دو نوبت تمامیت ارضی و استقلال کشور با مخاطره‌ای عظیم روبرو می‌شود. بهار آغاز شده است که سپاهیان عثمانی تجاوز به مرزهای شمال غربی ایران را آغاز کرده‌اند و تا حدود مهاباد و میاندوآب را تسخیر کرده‌اند و چشم بر کناره‌های دریاچه رضائیه دوخته‌اند. از سوی دیگر دو دولت روس و انگلیس هم در گفت و گو و کنکاشند تا به توافقی برسند و از جمله ایران و افغانستان را میان خود تقسیم کنند. این مذاکرات در ۳۱ اوت ۱۹۰۷ به عقد قراردادی منجر می‌شود که به موجب آن، دو دولت، ایران را به سه منطقه تقسیم می‌کنند. منطقه‌ای مرکب از ایالات شمالی که منطبقاً نفوذ روسیه شناخته می‌شود و منطقه‌ای مرکب از ایالات جنوبی ایران که منطبقاً نفوذ انگلستان شناخته می‌شود و منطقه‌ای مرکب از ایالات مرکزی و کویر لوت که مستقل می‌ماند و در اختیار دولت ایران! مقالات قزوینی بیانی است از آزادیخواهی و استقلال‌طلبی و میهن‌پرستی او و فریاد اعتراضی است برین گسترش‌طلبیهای استعماری و هشدار می‌دهد به مشروطه‌خواهان که استقلال وطن در خطر است.

نخستین مقاله قزوینی در زمانی نگاشته شده است که هنوز قرارداد ۱۹۰۷ به امضای دو دولت روس و انگلیس نرسیده است و روزنامه‌های فرانسه خبر می‌دهند که مذاکرات دو دولت به مراحل نهایی نزدیک شده است. بخش نخست مقاله در تهران در همان روزی انتشار می‌یابد که در سوی دیگر جهان، دو دولت امضای خود را برپای قرارداد می‌گذارند (شماره ۱۶۸ سال اول، مورخ ۲۱ رجب ۱۳۲۵ / ۳۱ اوت ۱۹۰۷) مقاله، همچون بیشتری از مقالات روزنامه مجلس عنوانی ندارد. تنها روزنامه نوشته است: "نگارش یکی از دانشمندان از پاریس" و مقاله چنین شروع می‌شود:

به توسط جناب مستطاب ملاذالانام مدیر محترم جریدہ فریدہ مجلس دام ظلّہ، خدمت حجج اسلام و امناء و وکلاء معروض می‌دارد امروز که وقت تنگ و فرصت درنگ نیست بر هر ذیحیات ایرانی لازم است که به مقتضای

حب الوطن من الایمان، آنچه را که به عقل خود به حال ملت مفید بیند و اظهار آن نافع برای مأل وطن عزیز داند بدون هیچ ملاحظه به عرض وکلای محترم مجلس شورای ملی رساند. این است که در هفته قبل شرحی را که در باب آتیه، بعضی از جراید پاریس... نگاشته بودند ترجمه کرده و خیالات ایشان را برای درج در جریده مجلس شرح داده ارسال نمود، امروز نیز که غالب روزنامجات اروپا در خصوص حوادث و وقایع مملکت بیچاره ما فصلها نوشته و عقاید سیاسی خود را اظهار نموده‌اند، لازم دانست که مجملی از آن فصول را برای آگاهی وکلای محترم ترجمه نموده با عین آن جراید به روزنامه مجلس فرستد تا بلکه امنای ملت از خیالات اروپائیان درباب وطن عزیز کما هو حقه مستحضر شده در فکر چاره افتند و خیالی برای حفظ آن خاک مقدس نمایند که دیگر وقتی برای ما ایرانیان بدبخت باقی نمانده و علاج واقعه پیش از وقوع باید کرد.

ای وکلای ملت بیچاره ایران! آخر قدری از گفتگوهای داخلی و مطالب جزئی دور شده نظری به مارک [مراکش] افکنید و ملاحظه نمائید که به فاصله دو سه ماه، چگونه مملکت فرانسه اسباب‌چینیها نمود. امروز ۵ جهاز جنگی و ۳ هزار نفر قشون مسلح به آنجا فرستاده شهر اودجه (کازابلانکه) را محاصره نموده است و بیرق سه رنگ فرانسه را بر منار مساجد برافراشته و با دولت اسپانیول قرار تقسیم آنجا را می‌دهند و دلیلی که برای این کار می‌تراشند این است که اعراب مسلمان مارک (مراکش) را قابلیت آن نیست که نظم مملکت خویش را داده و خاک خود را آباد نمایند، پس بر ما فرانسویان است که آنجا را نیز مثل الجزایر تصرف نموده، لوازم تربیت (سیویلیزاسیون) را معمول داریم.

ای رئیس‌ان ملت، ای وکلای محترم، آیا از اتحاد روس و انگلیس خبر دارید؟ آیا می‌دانید برای وطن عزیز شما چه خوابهایی دیده‌اند؟ آیا کلمه‌ای از فصول قرارنامه آنها را مستحضر شده‌اید؟ آیا نتیجتاً ملاقاتی که سه روز قبل در روی جهاز «هوهنزرن» ما بین امپراطور آلمان و امپراطور روس وقوع یافت مطلع شدید؟ آیا فکری برای عواقب امور مملکت و ملت ایران کرده‌اید یا هنوز در گفتگوی عمل احتکار و مرافعت ملک التجار و مباحثات عاطل و مذاکرات بی‌حاصلید؟ آیا...؟

و به دنبال این مقدمه ترجمه سه مطلب از روزنامه‌های فرانسه آمده است: مطلب اول از روزنامه برس (؟) در ۵ اوت است و «تلگرافی است که وقایع‌نگار جریده از طهران ۵ اوت ۱۹۰۷ مخابره کرده است» دربار

«ترکان بر ضد ایرانیان، شکست قشون ایران در سرحد عثمانی». مطلب دوم در همین زمینه است و نوشتن روزنامه ژورنال [Le Journal] در ۶ اوت که چاپ آن درین شماره ناتمام می‌ماند و دنبالش آن به همراه مطلب سوم در شماره ۱۷۰ (۲۳ رجب ۱۳۲۵ / ۲ سپتامبر ۱۹۰۷) به چاپ می‌رسد. مطلب سوم خبر کوتاهی است از همان شماره ۶ اوت همان روزنامه درباره «معاهدات انگلیس و روس»:

معاهدت مابین انگلیس و روس به اختتام رسیده، در خصوص گفتگوهای که بین این دو دولت بزرگ در باب تبت و افغانستان و ایران بود قراردادهای صحیح گذاشته شده و از قرار معلوم، کابینه های لندن و سن پترزبورگ در خصوص این مطالب با یکدیگر معیت تامه پیدا کرده و رفع ایرادات یکدیگر را کرده‌اند و بکلی متحد شده‌اند. از قرار که در دوائر رسمی لندن مذکور است، امضای عهدنامه پس از مراجعت سیر نیکلسون، سفیر انگلیس که عجلتاً در لندن است، به سن پترزبورگ صورت خواهد گرفت.

آیا این نوشته‌ها از نخستین مطالبی است که درباره قرارداد ۱۹۰۷ در ایران به چاپ می‌رسد؟ (متن کامل قرارداد ده روزی بعد، در شماره ۱۷۳، مورخ اول شعبان ۱۳۲۵ / ۱۰ سنبله ۱۲۸۵ / ۱۰ سپتامبر ۱۹۰۷ قبل‌المتین به چاپ رسیده است). آن هشدار و اعلام خطر قزوینی چه واکنشی برانگیخت؟ این خبر کوتاه چه اثر گذاشت؟ پرسشهایی که اکنون بی پاسخ است و در هر حال مقاله‌ها نشان از هشجاری و آزادیخواهی و استقلال طلبی «یکی از دانشمندان از پاریس» دارد.

قزوینی در یادداشت خود می‌نویسد که «هفت قبل» هم ترجمه دیگری از مطالب روزنامه‌های پاریس فرستاده است. اما در شماره‌های پیشین از چنین مقاله‌ای اثری نیست و مقاله دیگری از قزوینی را در چندین شماره بعد می‌بینیم که روزنامه بخش نخست مقاله دیگری را چاپ می‌کند به «نگارش و ترجمه یکی از دانشمندان ایرانی از پاریس از روزنامه‌های فرنگ در تحت عنوان عالم اسلامی [Revue du monde ۱۰، ۲۱۰]». [musulman شوال ۱۳۲۵ / ۱۷ نوامبر ۱۹۰۷]. این مقاله که بخش دوم آن با عنوان «نگارش یکی از دانشمندان ایران از پاریس» در شماره ۲۱۱، مورخ ۱۱ شوال / ۱۸ نوامبر به چاپ رسیده، درباره تأثیر «ظفرهای ژاپون» است بر ملل آسیا و آفریقا: «سرمشقی که ژاپون داد جمع کثیر از مخلوق را چه در آفریقا و چه در آسیا به جنبش درآورد و از حالت غفلت و مسامحه بیرون آورد». نویسندگان مقاله خاصه به تأثیرات تجربه ژاپن بر کشورهای اسلامی توجه دارد و تعدد روزنامه‌ها و تأسیس مدارس و مؤسسات آموزشی را از نشانه‌های این اثرگذاری

میداند. مقاله چنین پایان می‌یابد که مسلمانان این «کلام حکمت آمیز فاتح اقصی شرق [شرق اقصی/ خاور دور] را "ژاپن" در همه جا منتشر نموده اند. و آن کلام حکمت آمیز این است: خود را دانا کنیم برای اینکه توانا شویم».

این دو مقاله‌ای که تا کنون ذکر شد هر دو نوشتن "یکی از دانشمندان ایرانی از پاریس" است و آنچه ما را به هویت اصلی نویسنده، هدایت می‌کند وحدت لحن و سبک و سیاق کلام و اشتراک موضوع این نوشته‌ها با دو مقاله‌ای است که ازین پس در روزنامه چاپ شده است و این نکته که سومین مقاله، امضای محمد قزوینی را بر پای خود دارد.

این مقاله که با عنوان "مکتوب از پاریس" چاپ شده است، چنین آغاز می‌شود:

خدمت مدیر محترم جرید [فرید] مجلس زحمت‌افزا می‌شود مقاله [ذیل را از یک روزنامه] یومی [انگلیسی موسوم به منچستر گواردین [Manchester Guardian]، مورخ [۲ اکتبر سن] ۱۹۰۷ ترجمه نموده ارسال خدمت داشتم اگر صلاح دانستید، بعد از حک و اصلاح، امر به درج در جرید [شریفه فرمائید.

مقاله [منچستر گاردین دربار] اوضاع ایران است و علیه قرارداد ۱۹۰۷: بخش نخست مقاله در شمار [۲۱۶] (۲۰ شوال ۱۳۲۵ / ۲۸ نوامبر ۱۹۰۷) و بخش دوم آن در شمار [۲۱۷] (۲۱ شوال ۱۳۲۵ / ۲۹ نوامبر ۱۹۰۷) مجلس به جاپ رسیده است و امضای محمد قزوینی را بر پای خود دارد. اما مقاله [گاردین یکسره انتقاد از قرارداد ۱۹۰۷ است. آن روزها، در تهران کوششهایی می‌شد که شاه و دربار را با مجلس مشروطه همراه و همگام کنند و روزنامه می‌نویسد آیا این معاهده [تقسیم ایران است که در تهران "باعث صلح طرفین شده است؟ ما نمی‌دانیم، ولی قطعاً محرک شده است وطن‌پرستان ایران را که اختلافات شخصی را کنار گذاشته در پی جستجوی یک حیات ملی عام بر آمده‌اند". روزنامه ادامه می‌دهد که "معاهده‌ای که به مقتضای آن دو ملت در زمین یک ملت ثالث که هنوز نمرده است، تبادل منافع با یکدیگر نمایند، بسیار معاهد [غریبی است و نمی‌توان به روی خود نیاورد که این مسئله تا چه درجه طرف تنفر و کراهت عموم شده است (یعنی در انگلستان)". از آن پس نویسند [مقاله به مقایسه این قرارداد با قرارداد انگلستان و فرانسه دربار] مراکش می‌پردازد و نتیجه می‌گیرد که

“در ایران... شباهت به وضع مراکش ندارد. راست است که هیچ احتمال نمرود که آلمان... اعتراضی نماید ولی اعتراضات معنوی و وجدانی در خصوص ایران به قدری قوی است که در هیچ جای دیگر دنیا به این قوت نیست. اینگونه معاهدت فقط در صورتی ممدوح است که قبلالوقت، یقین به موت طرف مقابل داشته باشند ولی وقایعی مانند واقعه دیروز ایران (یعنی صلح ارکان دولت با پارلمان) به هیچوجه نمیگذارد که شخص یقین به مرگ ملت ایران داشته باشد”. تصمیم مجلس به عدم توسل به قرض خارجی و اقدام برای تأسیس بانک ملی “اول قدمی است که به طرف ارجاع استقلال ثروت در مملکت برداشته‌اند. اینها همه علائم خوبی است برای آیندگان ایران، و اگر نتایج مأمول از آن صورت خارجی پیدا نماید، فصول این معاهده که متعلق به ایران است عنقریب خود به خود تحلیل خواهد رفت و از درجه اعتبار ساقط خواهد شد... اگر پارلمان ایران بتواند یک حکومتی قوی و منظم دایر سازد بهانه برای مداخله هرگز پیدا نخواهد شد و برعکس اگر از بر طرف کردن هرج و مرج عاجز شد، معاهده‌نامه همیشه نصبالعین روس و بهترین محرکی است در برابر او در مداخله! اگر حرکت آزادیطلبان در ایران فوراً پیشرفت حاصل نکند ما عنقریب افسوس خواهیم خورد از نتایج فصول معاهده که مربوط به ایران است. برعکس، یک حکومت منظم در ایران فصول معاهده را بالطبع تحلیل خواهد برد و به تدریج آن را ملغی خواهد نمود. در هر صورت وضع سیاسی ایران بنفسه خیلی جالب انظار است. منتظریم از این بحران سیاسی چه بیرون آید”.

در شماره ۲۱۷ (۲۱ شوال ۱۳۲۵ / ۲۹ نوامبر ۱۹۰۷)، بازهم روزنامه “مکتوب یکی از دانشمندان ایران از پاریس” را منتشر می‌کند که چنین آغاز می‌شود:

به شرف عرض حضور جناب مستطاب عالی می‌رساند متجاوز از یک ماه است که روزنامه‌های اینجا، موافق اخبار تلگرافی، خبر تقسیم یعنی خبر مرگ ایران را داده‌اند و بنده، بدبختانه به واسطه موانع بسیار، خاصه ناخوشی، نتوانستم زود خیلی از روزنامه‌ها را ترجمه کرده ارسال دارم و با وجود اینکه خبر در ایران شایع است، باز خالی از فایده ندانستم که طریق تقسیم و بعضی مطالب دیگر را که بعد از آن نوشته اند ترجمه کرده با همان نقش تقسیم که در روزنامه تام [Temps] رسم شده خدمت جنابعالی بفرستم که در روزنامه مجلس فوراً به طبع برسانید. پس از انتشار اخبار موحشه یکی از اهالی ایران، جناب آقای آقا شیخ محمد قزوینی، یک نفر دوست خودش از مردمان انگلیس که معلم و مرد خلیل محترمی است شرحی مبنی بر شکایت از عمل

ناشایست] انگلیس یعنی موافقت او با روس در انعدام ایران نوشت. معلم محترم مزبور که ایرانیها را دوست می دارد و مدتی در ایران بوده و فارسی را خیلی خوب می‌داند و کتابها به زبان فارسی به طبع رسانیده جوابی نوشته است که بنده عین عبارات او را نقل نموده و اینک ارسال می‌دارم که مقرر فرمائید بزودی به طبع برسانند.

اخبار بینظمی و اغتشاش در تمام ایران و سرحدات و غیره هر روز در روزنامه های اینجا نوشته می شود و بنده خیال داشتم در این فقره، شرحی مبسوط عرض کنم ولی می بینم رقعهای که آقای معلم انگلیس نوشته است با وجود اختصار، دارای هم] مطالب هست که اگر اهل ایران رفتار نمایند ایران ممکن است روح از بدنش مفارقت نکند و الا باید گفت انّ الله و انّ الیه راجعون. خلاصه کارها خیلی خراب است. اگر مردم خواب و خور را بر خود حرام نکنند و با کمال عجله اتمامات لازمه در امنیت ولایت به کار نبرند پس به قول معلم انگلیسی وای بر عالم اسلامیت!

عجالتاً مصلحت دید من آن است که یاران همه کار را کنار بگذارند و اول در فکر بانک ملی باشند و بعد تدارک بسیار خوبی برای لشکر که خیلی خیلی اهمیت دارد بنمایند و مملکت را منظم کنند، بعد ازین به کارهای دیگر پردازند. اگر هر یک از اهالی ایران هر روز به اقتضای وطن پرستی خود کاری بکنند و زحمتی بکشند، روز به روز کارها رو به بهبودی خواهد گذاشت. خلاصه، باز به قول سعدی مردانه بکوشید تا جام] زنان نپوشید.

“مکتوب یکی از دانشمندان ایرانی از پاریس” با پاسخ ادوار براون به نام] قزوینی ادامه می‌یابد و پس از آن هم ترجمه] مقاله ای می‌آید از روزنامه] دِبا [Débats] مورخ ۲۶ سپتامبر. اما هم اکنون این مقدمه یکی دو پرسش را به ذهن می‌آورد: این دانشمند ایرانی پاریس نشین کیست که هم با ادوار براون، شرقشناس نامدار و ایراندوست انگلیسی، دوستی و آشنائی دارد و هم یک چنین نثر و کلامی دارد که به نثر و کلام قزوینی می‌ماند؟ او که به همکاریهای پیشین خود با روزنامه هم اشاره می‌کند، چرا می‌نویسد که این نامه را “یکی از اهالی ایران، جناب آقای آقا شیخ محمد قزوینی” نوشته است و نه منی که به نوشتن] روزنامه “یکی از دانشمندان ایرانی از پاریس” هستم؟ چه معنایی در پس این امر نهفته است که کسی از خود به عنوان “جناب آقای آقا شیخ محمد قزوینی” نام ببرد؟ اما این سخنان به کنار، آن سطور از قلمی هم خبر می‌دهد که بی اعتنا و به جنت مکانی از روزگار خود نگذشت که به درد زمانه گرفتار آمده بود. ازین رو هم بود که

نقش تقسیم ایران میان روس و انگلیس " که در روزنامه [Temps] رسم شده " بود را می‌فرستاد و می‌نوشت که " فوراً " به طبع برسانید " که هستی میهن در مخاطره‌ای عظیم گرفتار آمده است.

و پاسخ براون پس از این توضیح کوتاه آمده است: «جواب یک نفر معلم انگلیسی است به جناب آقای آقا شیخ محمد قزوینی مقیم در پاریس که به خط و زبان فارسی نوشته است. عین عبارات او را نقل کرده ارسال می‌دارم» و نامه چنین است (توضیحاتی که میان دو قلاب آمده است از قزوینی است علامت سه نقطه پس از ,, اتفاق,, در متن آمده است و چه بسا نشان حذف کلمه‌ای باشد):

دربار عهده‌نامه فیما بین دولتین روس و انگلیس مرقوم فرموده بودید و رأی مخلص را استفسار فرموده بودید. این مطلبی نیست که در کاغذی بگنجد ولی اجمالاً عرض می‌کنم که به نظر مخلص بنای سیاست خارج هم دول عظمای فرنگستان، چه انگلیس و چه فرانسه، چه روس و چه آلمان، معلوم است بر تجاوزات است و واضح و روشن است که اتفاق ... مصیبت کاردان است. بدتر این است که بعد از اضمحلال این همه دول اسلامی و غصب این همه ممالک، مسلمانان به جای اینکه با هم متحد بشوند از برای حفظ خودشان، با هم جنگ و جدال می‌کنند مثل ایران و ممالک عثمانیه که فرصت تازه‌ای به دزدان می‌دهند؛ یا اقلان غم یکدیگر را هیچ نمی‌خورند و حقیقتاً چاره نیست مگر اینکه از همه چیز قطع نظر، مثل ژاپن مشغول تدارکات حربیه شوند و فراموش نکنند که در این روزگار شجاعت افراد به هیچ کار نمی‌خورد. نظام باید و توپ و فهمیدن جمیع حیل حربیه جدید و الا رستم دستان با توپ کروپ چه چاره کند و سام نریمان با کچنر [یکی از سرتیپهای انگلیس است که سودان را فتح کرد] جرّار [مرد سختدل] چه چاره سازد؟ ولی شاهی عاقل خویشتندارِ دوربین و دوراندیش کو؟ وزیر و مشیری که هیچ فکر خود نکنند در راه بهبودی وطن خود هر رنجی را بر خود آسان شمارد کو؟ سپهسالار ماهر داهی [مردی خیلی محیل] وطن دوست که در فکر مدافعه باشد نه فکر مداخل کو؟ اسلحه کو؟ پول کو؟ همت و خود فدائی که با عقل و علم و اطلاع جمع باشد کو؟

و اگر خدا رحم نکند و این چیزها را که مثل عنقا و کبریت احمر است در بلاد اسلامی پیدا نشود، وای بر حرّیت و استقلال دول اسلامی! که این طمع که در دول فرنگستان به ظهور رسیده است، روز به روز در تزیاید است. مصر را خراب کرده‌اند. ترکستان را خراب کرده‌اند. تونس و جزایر را خراب کرده‌اند. مراکش را خراب می‌کنند و ایران را، نعوذ بالله، اگر بتوانند خراب می‌کنند مگر اینکه بقیه دول اسلامی

مستقله، از مسائل خلافت و امامت و یوم غدیر و فدک و امثال آن در گذرند و دست به هم بدهند تا جان را از هلاک برهانند! این رأی مخلص است به طور اختصار اگر بخواهید. این تمدن فرنگی، همانطور که پیش عرض کردم، بیشتر دروغ و مکر و حيله و ظلمِ ریا آمیز است و بس. والسلام.

این آخرین جمله می‌تواند دریچه‌ای هم باشد بر دنیای براون. در روی آوردنش به شرق نشانه‌ای هم باید دید از فاصله‌گیری او از تمدنی که "بیشتر دروغ و مکر و حيله و ظلمِ ریا آمیز است"؟ و آن رهنمودهای مؤکد و ناگهانی قزوینی هم دربارِ ایجاد بانک ملی و تأسیس قشون دولتی ازین نامِ براون سرچشمه می‌گیرد مگر اینکه سخن هزار سالِ دقیقی طوسی را به یاد آورده باشد:

به دو چیز گیرند مر مملکت را یکی زعفرانی دگر پرنیانی
یکی زر نام ملک بر نبشته دگر آهن آبدیده یمانی...

اما از کجا که آن حرفها هم از خود براون باشد؟ از کجا که این یک از دقیقی به سرقت نبرده باشد؟

... در هر حال، "مکتوب یکی از دانشمندان ایران از پاریس" با ترجمه مقاله منتشره در روزنامه دبا [Débats] در ۲۶ سپتامبر ۱۹۰۷ به پایان می‌رسد. نویسندگان مقاله پس از نقل بخش مربوط به ایران در قرارداد ۱۹۰۷ روس و انگلیس، به تفسیر و بحث در قرارداد می‌پردازد. همچنانکه اشاره شد، نقش تقسیم ایران که قزوینی در نام خود به ارسال آن تصریح می‌کند در روزنامه مجلس چاپ نشده است. باید گفت که پیش ازین سفارت انگلیس در تهران در نامه‌ای به تاریخ ۱۵ شعبان / ۲۴ سپتامبر متن قرارداد را به اطلاع دولت ایران رسانده است و رئیس مجلس هم در ۲۶ شعبان / ۵ اکتبر مجلس را ازین نامه و متن قرارداد مطلع کرده است. از آن پس چندین بار در مجلس، نمایندگان از پاسخ و واکنش دولت می‌پرسند و تا اینکه جوابی مورخ ۲۵ رمضان وزارت خارجه به سفارت فحیمه، در جلسه ۲۶ رمضان مجلس قرائت می‌شود که

«اینک در جواب زحمت افزا می‌شود که چنانکه خاطر نصفت مظاهر آن جناب تصدیق خواهد کرد قرارداد مزبور فیما بین دولتین قویشوکتین روس و انگلیس منعقد شده و بنا برین مفاد آن هم راجع به دولتین مرقومتین که قرارداد مزبوره را امضاء کرده‌اند خواهد بود و دولت علیّه ایران نظر به استقلالی که به فضل خداوند متعال بخودی خود داراست، کلیه حقوق و اختیاراتی را که از استقلال تام این دولت

علیه حاصل است از اثر نفوذ هر قسم قراردادی که بین دو یا چند دولت خارجه در باب ایران منعقد شده یا بشود اصولاً و حقاً مصون و محفوظ می‌داند...».

پاسخی شگفت: ای دولتین قویشوکتین! این قرارداد را اشتباهی برای ما فرستاده‌اید! قراردادی است راجع به ما دولت علیه، میان دو دولت شما. که به ما هم نه هیچ ربطی دارد و نه می‌تواند داشته باشد. چرا که ما، به فضل خداوند متعال، مستقلیم و پس، خودمان دربار خودمان تصمیم می‌گیریم. به دیگران هم ارتباطی ندارد. همین!

اما این نامه‌ها، ازینهم حکایت می‌کند که مشروطه و مشروطه خواهی، چه قبول گسترده ای در میان روشنفکران و آزادیخواهان ایران پدید آورده بود. تب و تاب محمد قزوینی، تب و تاب شمار روزافزونی از اهل قلم و کاغذ و کتاب و دفتر ایران آن زمان است.

کسروی از راه اعتدال و انصاف بیرون نیفتاده است آنزمان که در ماهنامه پیمان آن سالهای آغازین ده دومین این قرن شمسی نوشته است که انقلاب مشروطیت، رویدادی بیهمتا است در طی قرنهای تاریخ ایران چرا که نخستین بار است که برابری شهروندان در برابر قانون را اعلام می‌کند. قانونی که می‌بایست به رأی و نظر نمایندگان مردم به تصویب رسد.

قزوینی هم که دل و فکر با مشروطه داشت از اهمیت سرنوشت ساز انقلابی که گذرش می‌یافت غافل نبود..